

من این همه چو است بگردم بسی  
عشق از دست خالی ادم بخت  
چیت عالم خجیل ادراک  
احدیت بنای محترم او او او  
دال و معنی اول الحکام  
میسر آن شتم خلقت عالم  
عارف داشت در سر نخودید  
ثقت در خود نگاه زدیدین

**اشارات**

ندیدم در بندشت جز مفعول کسی  
انقدر فوکر زنگ عالم بخت  
یعنی آن فکرم معنی لولا  
الفی فتاد علت دم او او او  
که در وحدت وحدت ستا  
این بوی لفظ معنی آدم او او  
سایر معنی بسیار سید  
یعنی از غیر چشم پوشیدن

**اشارات**

**اشارات**

همه سر آمده باغ سپیدی است  
بمقام بلند بال کشود  
تا بجای که نقد طاقت باخت  
شد جفا نش چشم که بر آ  
از غضب خویش را فکند کجا  
باغ املاک جدرت جاد  
سمت بر خودت مختارت  
سمت

بچس از خلقت غم نیست  
خواه مستم فروش غم ای سو  
رسم بر حال خویش باید کرد  
تو بودم کز او ج چاه منی  
خوشه باشد درین بهارستم  
کار دوست رفت کار تو  
باده دارست زور و طوفان  
خبر باغ بنوق بسیارست  
رفیق این بطلک در غبار  
هر کس اینجا دستش بسوزد

**حکایت**

زار باب تحقیق صاحب دلی  
که قفا را غموش مطرب جدا  
ز سر تا قدم حیرت او از راه  
جس رشته ناله یکسخت  
دل ما فرورفته در خاک بس  
سللا داد کای صحران شعور  
چسان زمین سبب و احدیت  
تو

ترم پر دست باغ ما تم نیست  
اسم ز جاره خودست ضرور  
مهم وقف خویش باید کرد  
نیست از عقل که چاه افستی  
سببی از باغ اخبار تو کسم  
عالم دیگر غمبار دگر  
چوست که بهم نکست سفال  
یعنی اسباب ذوق بسیارست  
من تو نقش لوح جمل مزار  
بر مزار سحران چسراغ بسوزد

سفال

دفر دید در کوشه مخفی  
نه بزرگ طپس دن ماساز نو  
طرب رفته سانه خمب از راه  
قدح سر کون کشته مر بخت  
سر لنگ بر ز انوی خاک بس  
مباشید غافل ز وضع ظلمور  
که از هر ششی وحدت جمله است

نه بزرگ طپس دن

سر لنگ

سخنه  
هم زمین  
سخنه  
بلع شکسته است